

شماره ۸۷۶۰

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب: تاریخ و معارف و ادب و لغت و جغرافیا
مؤلف: محمد حسن ابنی مازندرانی

موضوع: تاریخ و معارف
شماره قفسه: ۹۵۴۰



شماره ثبت کتاب

۷۹۰۷۶

۱۱۶۸۸

کتابخانه مجلس شورای ملی
۹۲۶۰

کتابخانه مجلس شورای ملی
۹۲۶۰
۱۳۰۲

بازدید شد
۱۳۸۲

بازدید شد
۱۳۸۲

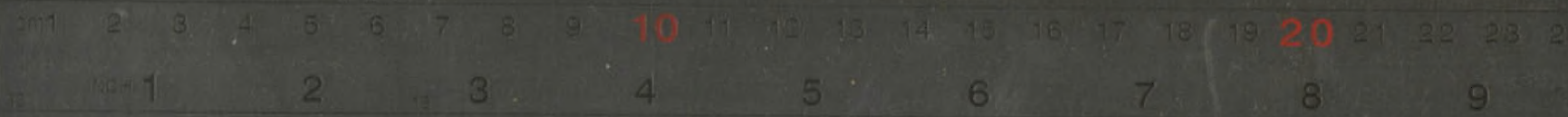


کتابخانه
جنوب سلطان احمد
تبریز ۱۳۶۵



کتابخانه
۲۸۶۱

۹۲۶۰





جهان مستان کوششها تنگ کج تو لاند کواشه بر کیون

چنین گویند کین اقی بیست
سببش بین نموده من کشته بود که
بارش عالم بالا صاحب بضاعت طایفه ای که
کاشش مانع و مناقب شمه های طرح آمده و مراده افکنده
و دل از غایتش و مجالس ایجاب کننده که غزون و کنوز مکنون مناقب آن بزرگوار
و حکایت آید عقول اهلبک و قود باین دیو که به پرغول اغنی شمرند آتشجای
میدادند و بار فیض در آن خانه میکشودند و من
نقد شباب را بشتاب درجای
مناغان غریبه غریبه

کواشه
بمنظره طایفه

بر روی
چشمه ای
در دماغ
اربعه

مینومد و کرامت
این اجناس از شتریان نیک
شناس بکنید میر بودم و زود صاحب جوهر
شما و ستایش آن و دایع خایق حضرت اوفیه کار را از این
بنیج جان بین قیاس اختلاس میکردم و در هیچ خطه کج فاخته اندوخته و در
نهر یار کیوان رواق شب یان کند ز بخت و دیدن تخت خسرو میچرخشام و اما
غلام اقتادر دین هند نادرالدین شاه قاجا خدا کند که منصب مانت دیو انجام
مسر افراز شده حسل قامت راست چند بطور و خواه و در پسند در آن سر و آزار این
از جگه کتابت بنجده حسن در مداح و مناقب و فضایل
و معجزات و غزوات این بزرگوار را
تا با بام یازدهم و آخر

و از اینجا

نموده که شمشیر کند تصدیق حق من که چون متعجب بودم و چون
بزرگ بر سر من قرار مییافت همه جگره با دارم کند صد

حسنه

عمر

५३

در میان آن ره عداوت ظهور این خورشید پیر امامت صلوات الله علیه
 برداشت دوست و نقل صبح در کتب ثبت است که زمان ظهور آن برج نور
 زمانست که غلام ظلم تمام روی زمین فرا گیرد و در عدل و داد ابر بر بندد
 آن کس بجهنم بضمن بلاغت مشحون جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل
 كان زهوقا ظهور سرایگی از افاضل ذات و خصایص صفات آن جناب
 در میان آن ره عداوت ظهور این خورشید پیر امامت صلوات الله علیه
 برداشت دوست و نقل صبح در کتب ثبت است که زمان ظهور آن برج نور
 زمانست که غلام ظلم تمام روی زمین فرا گیرد و در عدل و داد ابر بر بندد
 آن کس بجهنم بضمن بلاغت مشحون جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل
 كان زهوقا ظهور سرایگی از افاضل ذات و خصایص صفات آن جناب

الحمد لله

ان شاء الله
 که ایشان را در طبق عهده بجا
 و طوق عبودیت و فرمان آورد و سائیم و کرام
 بر خاص عام فکند و جناح عدل و حق بر پرو جان بکشد
 غم از مقلان و قضا و حکم بجا چندین سالعت نماید و بسط و بسط و بسط و بسط
 ایام خلافت اخلاص پیر امامت بدایت عدالتش مقادیر از غرق غیب
 و کبریا دست تصرف از دامن گاه گناه دارد که گشتش موی که کرده از غیب
 کبوتر و کلک کنایه غم در آن دایره فکند عدل و بساط بقدره بود افتاب
 و در روزگار خلافت اخلاص و سلامت و حدائق و باغ و شاد و آسوده شود
 سند و کافه اعم دریا من و سلامت و حدائق و باغ و شاد و آسوده شود
 ز و نور عدل و شرف از دایره و اقبال حضرت عظیم
 در شب سر حضرت

و مقام ابراهیم
 بایستد و با او زینب و ذری
 از جبهه و باید که ای گروه بزرگوار او مخصوص
 من و ای که یکدست خلق عالمی شما را بر ایاری ما ندیده
 کرده است قبل از ظاهر شدن من بر روی زمین بغیر آن رب العالمین
 نزد من شد از قدرت حق جل و علا او از آن سلطان اقتیابان گروه او یکبار
 که باشند و ای که رطف از ندا و رطف بیا بر سر رخ شونده و عوای از نور
 زمین بوی آسمان بلند شود و عرصه عالم و صفی خانه مونس آدم از شعاع آن
 کرد و روان ایشان فرج یابد و فصل با جاصل که قایل بود حصول آید
 که ظاهر شده است چون ایشان صبح شیر قوت رب تعالی بخت
 افق شکوفه نور حمت بهر سجد سینه ده من از تقابل رعد است بخت
 آن و اقدار خورشید باشد و حضرت جناب کرمیت برف
 ایشان بکثرت و وفات خاطر ایشان
 خود را طیب عفت سازد

تغی

بزرگوار

و این را نشت
 بیت الله و چون بود چنان
 کشاید و اجوت محبوب افکار مغرب که خارج تحقیق
 و خاتم یتیم آن مطاعت نمود و نمود فرامید هر که باین است که رط
 اشده آفتاب و منطرح با صبر و حسین دست است مبارک او ام نام طایه
 کرد او که یکبار با شام و استقام آن دست مبارک او ام نام طایه
 و پس بر نیل امین فواید بود و بعد از آن ب بر یکبار که در از آن چنین بسیار
 سجد و سینه ده من تقابل که غایت برف بسیار است حضرت از این بخت شده و این
 مشرف شوند در این اتمام روان اصل که فریاد بر آورد که این بخت شده و این
 ماه نایب کیت که این گروه انبوه که روی بال نوال حضرت و در حرم
 و بصورت جوار قبل و ذمت ظلال نجیب او بپایند و در حرم
 و غلبت احرا با خوش اوار و از دار شقایق او
 بچونید و خشت ظاهر و باطن را هم
 از دانه خانه اکرام او
 بیظنند

غنی
 بزرگوار
 بزرگوار
 بزرگوار

کونین
 که صاحب زبانی بر دست
 کونین صاحب اورا کشید در جواب کشید و بگفت
 چون سپهرین قناب بتیغ سیم کون کردون دست کشید و بگفت
 معن یکدیگر کنی و در بر این قنبر بجای و قلعه زنگاری جگر استوار سازد
 غیب این خطاب خطاب بطوری ملک شود که باز نیاید بر او
 ازین ناپاها و شمس و هم او اسیر کرد آن زبانی که
 ملا و صفی غیر این او از دلوار شود که این است آن یک خط
 ساطع او را رکف کفایت قدرت رب لغت محافظت نموده و از محض
 رب جل و علا آفریده و در محراب تائید و عصمت زیان پرورش یافته بیاید
 خود را در آبره و با بدارش کشید که ازید و بر لب اعجازش کردن خجسته
 جهان نپاه او آورید تا در محض
 امن و سلامت

五

بشید منت کرد و هیچکدام خطاب
 متخطاب والا جناب البکیت اجابت گویند
 اعلایک زمین و آسمان و کوه و جنبه و آن سجد و سینه در تن
 خدای عالمی باشند که بی اختیار عیان مالک و مالک طاعت و فرمان بردار
 که قبول کردیم و بسمع رضا صفا نمودیم و رقبه خود را بر تیر طاعت و فرمان بردار
 کار از میان کرش و کار و شغل **ایان نقص اخبارین خدایک**
 از قوم حضرت روح نبی و حبیب آدم و خلقت نفر احباب کشف یوسف بن یون
 فارسی و ابو جانه انصار و اباز غفار و مالک شتر حین ظهور آن نور که بود و غلام
 رکاب فلک و سائر همه کرامت باشند و سجد و سینه در تن
 برای آنحضرت آورند که بر هر شخصی نام رسب انشمار شده باشد
 صبیح ان سیوف ابان زوفی سجد و سینه در تن
 پس از آنکه بتی کار و سبب کار از میان
 شود و مالک و سبب کار و سبب کار از میان
 چون است و

آفاق
جمع
عالمی

[illegible][illegible]

بیان
 مردمان خارج شود نگاه
 دوستان و مجانبان آن دورویی
 از میان مردم کنار روند و بیک طرف بایستد
 پس از آن آن فراماده قضا و قدر نماید که ای کرده و دین
 ای یکدیگر و عسر از این دو خلیفه تاقی بپاری جویند و از لغز بایستی
 گرفتار شود و انقوم شوم جواب عرض کنند که ای محکم آن مجانب
 ماقرب و منزلت ایشان را ننمودیم اکنون که ای محکم آن مجانب
 بینیم ترک دوستی ایشان دیدیم چه پند بپاری جویم یکدیگر
 خوارق عادات از ایشان دیدیم چه پند بپاری جویم آن در غضب
 و سیر و آن تو دوستی ابابکر و عمر چه پند بپاری جویم آن در خفا
 خداوندی بعد از اجتماع اینگونه خفا
 ایشان با او

ای بزرگوار

که ایشان وز
 و عسر را پاک سازد
 و از ابر سیاه ظاهر شود و چنگل ایشان را
 پاک گرداند بعد از روان شدن اکوده شراب کجانب
 و از البوار آنخر سپهر قدر حکم فرماید که ای کرده و دین
 از در پایشین آورند و ایشان را بقدرت خداوند قضا و قدر نماید
 مخلوق اولین و آخرین را بگردن آن دو لعین ثابت نماید ایشان را
 دوباره بدار کشد و با شش روز پس از فرشت از کار آن بچه روزگار
 عنان غم و لواحق هم را بکجانب کوفه منعطف سازد و در مکان
 جلال نماید بخت حکام قضا و حکم که از کثرت جمعیت و ازدحام
 در مکان شرف صدور باید این است که از کثرت جمعیت و ازدحام
 قضای شکر کوفه چنان تنگ پذیرد که احدی قدرت بر خواندن بایست
 صعب در مخصوص خدمت آن فصل خطاب
 در این باب شگایه کنند
 و باینجا

سازد



جانجنگش اشراف

که شکر کوفه را هیچ
 کند حسب الامر بنای آن
 مشغول شوند که وسعت افشهر بجهت فتح
 کرد و مسجدی در آنجا بنافزاید که هزار دروازه داشته باشد
 و از پشت روضه طاهر آن بنای آید که در آنجا مسجدی
 نیز می جاری فرماید و در روی آن یک باب آید و در آنجا مسجدی
 حکم فرماید که بنای آن در آنجا و در آنجا مسجدی
 که در آنجا مسجدی و در آنجا مسجدی
 بنا فرماید و مقام حضرت ابراهیم علیه السلام را در آنجا
 حضرت پیغمبر را در آنجا و در آنجا مسجدی
 بوجه خیرین و بنو بنای آن پیغمبر را در آنجا
 حضرت بنوی را بر پا دارد و در آنجا مسجدی
 و آنرا که شاه مردان و شاه فرماید که آن را بنام
 شاه مسجد می نامند و در آنجا مسجدی

خدا

بکلم آن
 بکافه آفاق از طریق قاف
 برآه وفاق آیند و همه عالم بشهرت
 فرمای بجای آدم پر از عدل و داد شود بطوریکه در هر آنجا
 پروای کوشه گیر ی و نه نور و غا و غل را از هر آنجا
 و نه سلطان را چون حوت قدرت کج روی و نه نرغال ضعیف را بسبب خیرین

قوی باشد

جعفر سلطان الهامی

تبریز ۱۳۴۵ هری



